**فقه، جلسه 73: 28/11/۱۳۹۹، استاد سید محمد جواد شبیری**

**اعوذ بالله من الشیطان الرجیم**

**بسم الله الرحمن الرحیم**

و به نستعین انه خیر ناصر و معین الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آله الطاهرین

و اللعن علی اعدائهم اجمعین من الآن الی قیام یوم الدین

بعضی از مسائل سابق را یک مقداری سریع رد شده بودیم و بعضی بحث‌هایش هم نیاز به یک اصلاحیه‌هایی داشت، این است که آن بحث‌ها را می‌خواهم برگشتم یک بار دیگر بعضی از آن بحث‌ها را تکمیل و اصلاح کنم.

یکی از بحث‌ها در مورد فسخ بود، فسخ نکاح. مرحوم سید فرموده بودند که موجب عده یک سری امور هست. یکی از آنها فسخ به عیوب هست. این موجب عده است. صحبت سر این بود که فرق فسخ و طلاق چی است. یک تعبیری کردیم می‌خواهم آن تعبیر را اصلاح کنم. ظاهراً فسخ به این معناست که عقد نکاح در عالم اعتبار بقایی برایش فرض می‌شود، عقد نکاحی که سبب زوجیت هست در عالم اعتبار برایش بقاء فرض می‌شود. فسخ منشاء می‌شود که این عقد نکاح بقاءً از بین برود. نه این‌که از اوّل از بین رفته فرضش بکنیم. و احکامی که بر نکاح بار می‌شود باید دید آن احکام بر حدوث نکاح بار می‌شده است یا بر بقای نکاح بار می‌شده است. یا بر حدوث زوجیت یا بقای زوجیت. زوجیت مسبب از نکاح است. مثلاً فرض کنید حرمت ام الزوجه، حرمت ابد محرمیت ام الزوجه این چیزی هست که بر اصل نکاح بار می‌شود، ولو این نکاح ادامه نداشته باشد. اما اصل خود زوجیت وابسته به بقای نکاح است. اگر نکاح باقی نباشد زوجیت هم باقی نیست. مهریه را مثلاً باید دید مهریه به چی بار می‌شود. حالا عقلاءً یک بحث هست که مهریه در ازای چی است. ولی شرعاً گویا اینجوری است که تا وقتی که دخول نشده باشد مهریه استقرار پیدا نمی‌کند. استقرار مهریه به بقای زوجیت یا دخول هست. پس بنابراین اگر دخول شده باشد ولو بعداً هم زوجیت به هم بخورد آن مهر المسمی مستقر می‌شود. اما اگر دخول نشده باشد، بقاء هم پیدا نکرده باشد مهر المسمی مستقر نمی‌شود و وقتی ازدواج به هم خورد چیزی به عهدة مرد نیست، قبل از دخول. به هر حال بستگی دارد به آن احکامی که ما می‌خواهیم بار کنیم باید دید آن حکم حدوث النکاح هست یا حکم استمرار و بقای نکاح هست. اگر حکم حدوث النکاح باشد با فسخ آن حکم از بین نمی‌رود چون حدوث النکاح از بین نمی‌رود. اگر حکم بقای نکاح باشد آن با فسخ از بین می‌رود. همچنین بحث دخول و عدم دخول هم همینجور که عرض کردم. بحث این‌که آیا در این ایام نفقه دارد، نفقه ندارد، اینها وابسته به این است که اگر ما گفتیم نفقه حکم مثلاً زوجه است، حدوث الزوجیة نفقه را در ایام زوجیت به دنبال می‌آورد، ولو بقاءً نباشد. یجب علی الزوج نفقة زوجته. پس بنابراین ولو استمراراً زوجیت باقی نیست، ولی چون زوجیت حدوثی بوده است، وجود زوجیت حدوثی نفقه را در آن ایام به دنبال خواهد آورد. دیگر باید به ادلة اولیه‌ای که از اعتبارات عقلایی سرچشمه می‌گیرد و ادلة شرعیه‌ای که احکام را بار کرده مراجعه کرد ببینیم که این احکام بر چی بار می‌شود. خب این یک نکته.

نکتة دوم مرحوم سید تعبیر می‌کند که موجب عده انفساخ عقد به ارتداد یا اسلام یا رضاع او نحوها. این نحوها مراد چی است که باعث انفساخ عقد می‌شود؟ من اجالتاً چیزی به ذهنم نرسید روی مبنای مرحوم سید. البته روی مبنای حاج آقا مثالی بر این مطلب هست. حاج آقا لواط به برادر زن را موجب انفساخ عقد می‌دانند ولو بعد از عروسی و اینها هم باشد باعث انفساخ عقد می‌دانند. روی این مبنا روشن است که حکم مسأله چی است. ولی مرحوم سید اینها که اینها را موجب انفساخ نمی‌دانند، قبل از تزویج اگر باشد قائل به حرمت ابد هستند. اخت الموطوء را محرم ابد می‌دانند. ولی در غیر این صورت نمی‌دانم الآن چه موردی را ایشان که هیچ یک از این عناوین سه گانه برایش منطبق نباشد چه موردی هست. من الآن اجالتا نمی‌دانم. حالا رفقا چک کنند ببینند موردی داریم که باعث انفساخ عقد بشود یا نداریم.

اما این‌که مطلق دخول موجب عده بشود آیا ما دلیل عامی داریم بر این‌که مطلق دخول موجب عده بشود؟ به نظر می‌رسد که ما دلیل عام، مطلق دخول محلّل. آخر دخولی که به زنا باشد خب آن بحثش جداست. مطلق دخول محلّل ولو ظاهراً. حالا دخول به عنوان وطی به شبهه هم روایاتش گذشت، روایت دارد و امثال اینها. حالا بگوییم دخول محلّل واقعی. آیا مطلق دخول محلّل واقعی اگر بعداً آن ازدواج به جهتی زائل شد، آیا این دلیل داریم برای این‌که عده ثابت هست، این یک. و این عده‌اش هم به نحو عدة طلاق هست، این دلیلی بر این مطلب داریم یا نداریم؟

خب ممکن است به ادله‌ای که مثلاً در مورد گفته که العدة من الماء، امثال اینها تمسک بکنیم. انما العدة من الماء. یا به ادله‌ای که گفته که مثلاً اذا اوبق، در ایقاب و ایلاج و امثال اینها عده را واجب کرده. که ما اینها را قبلاً در بحث زنا بحثش را کردیم که اینها در مقام بیان این جهت نیستند که نفس دخول دلیل بر ثبوت عده است. مثلاً انما العدة من الماء می‌خواهد این مطلب را بگوید که عده در جایی که تفخیذ باشد و دخول نباشد عده نیست، باید حتماً دخول صورت بگیرد. حالا ماء را هم با آن معنایی که قبلاً صحبت شد که مراد انما العدة من الماء به چه معنا هست و امثال اینها. خیلی از اینها در مقام بیان حد و حدود عده است. اصل ثبوت عده مفروغ عنه هست. می‌خواهد بگوید مثلاً عده با التقای ختانین عده واجب می‌شود. قبل از او واجب نیست، بعد از آن واجب می‌شود، اما کجاها اصل عده ثابت است و اینها در مقام اینها نیست، بحث‌هایش به تفصیل در بحث زنا و این‌که آیا ما از این ادله می‌توانیم بر وجوب عده استدلال کنیم یا نه، آن گذشت. و ما عرض کردیم ما یک چنین عموماتی نداریم که ازش این مطلب استفاده بشود. بله، این است که ممکن است حالا آیا می‌توانیم به اطلاق مقامی مجموع ادله تمسک کنیم، بگوییم کأنّ در مجموع ادله ذکر نشده که، به اطلاق مقامی مجموع ادله تمسک کنیم. ولی خب یک سری موارد مسلم داریم که مثلاً طلاق باعث ثبوت عده می‌شود، وطی به شبهه باعث ثبوت عده می‌شود و سایر موارد، این‌که با وجود تعیین این موارد ولو حصر نشده، یعنی سایر موارد را دلیل بر این‌که در غیر این موارد عده نیست نداریم. ولی به هر حال اینجور نیست، ادله‌ای که عده را در یک موارد خاصه‌ای در مقام بیان حد و حدود عده باشد، اگر عده به‌طور مطلق ثابت نباشد، لغو باشد و درست نباشد امثال اینها، یا عقلا به این ادله در موارد مشکوک هم بخواهند تمسک کنند. شاید مشکل باشد اطلاق مقامی مجموع ادله را هم در این موارد بخواهیم پیاده کنیم. بنابراین باید در تک تک موارد دید که عده ثابت هست یا ثابت نیست. خب طلاق، وفات، اینها ثبوت عده در موردش روشن هست. وطی به شبهه در موردش روشن هست. این‌که روایاتش را قبلاً خواندیم.

در مورد فسخ به عیوب من نگاه کردم، یک روایت را دیدم که در مورد عده در موردش صحبت شده، آن روایت، روایت ابی عبیده است. صحیحة ابی عبیده، دو تا سند در کافی دارد، یکی عدة من أصحابنا عن سهل بن زياد. یکی محمد بن يحيى عن أحمد بن محمد جمیعاً عن الحسن بن محبوب. طریق اوّل در آن سهل بن زیاد است، مورد بحث است، ما البته صحیح می‌دانیم، ولی طریق دوم بدون تردید صحیح است.

عَنِ الْحَسَنِ بْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ أَبِي عُبَيْدَةَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام. روایت صحیحه است بدون تردید.

«قَالَ: فِي رَجُلٍ تَزَوَّجَ امْرَأَةً مِنْ وَلِيِّهَا فَوَجَدَ بِهَا عَيْباً بَعْدَ مَا دَخَلَ‏ بِهَا»

خب روایت مفصلی است. در ذیلش دارد، «قَالَ وَ تَعْتَدُّ مِنْهُ عِدَّةَ الْمُطَلَّقَةِ إِنْ كَانَ دَخَلَ بِهَا وَ إِنْ لَمْ يَكُنْ دَخَلَ بِهَا فَلَا عِدَّةَ علیهَا وَ لَا مَهْرَ لَهَا.» خب این روایت.

این در مورد فسخ به عیوب. اما در مورد فسخ به ارتداد. در مورد فسخ به ارتداد، کتاب ارث یک روایت ابی بکر حضرمی هست باز هم سندش تا حسن بن محبوب عین همان دو تا سندی بود که خواندم، عدة من اصحابنا عن سهل بن زیاد یک طریقش. محمد بن یحیی عن احمد بن محمد یک طریقش است. آن روایت قبلی را من آدرسش را خدمت دوستان بدهم، آن روایت، روایت ۱۰ از باب یک از ابواب العیوب، جلد ۲۶ جامع الاحادیث، صفحة ۲۳۳، حدیث ۳۸۸۴۹، باب ۱ از ابواب العیوب، حدیث ۱۰.

این روایت بعدی که در مورد ارتداد هست، در مورد ارتداد ما دو تا روایت داریم. از یک روایتش استفاده می‌شود که عده‌اش، عدة طلاق است. یک روایت دیگر داریم ازش استفاده می‌شود که عده‌اش، عدة وفات است. البته این روایت دوم، روایت عمار ساباطی است، به نظر می‌رسد که این روایت قابل اخذ نیست و ما، حالا اگر هم روایت عمار ساباطی را حجت بدانیم، ذاتاً با توجه به معارضه‌اش با روایت ابی بکر حضرمی نمی‌توانیم ما به آن اخذ کنیم و این حالا توضیح می‌دهم.

روایت ابی بکر حضرمی این هست که «إِذَا ارْتَدَّ الرَّجُلُ الْمُسْلِمُ عَنِ الْإِسْلَامِ‏ بَانَتْ‏ مِنْهُ‏ امْرَأَتُهُ‏ كَمَا تَبِينُ الْمُطَلَّقَةُ ثَلَاثاً وَ تَعْتَدُّ مِنْهُ كَمَا تَعْتَدُّ الْمُطَلَّقَةُ فَإِنْ رَجَعَ إِلَى الْإِسْلَامِ وَ تَابَ قَبْلَ أَنْ تَتَزَوَّجَ فَهُوَ خَاطِبٌ وَ لَا عِدَّةَ عَلَيْهَا لَهُ‏ وَ إِنَّمَا عَلَيْهَا الْعِدَّةُ لِغَيْرِهِ فَإِنْ قُتِلَ أَوْ مَاتَ قَبْلَ انْقِضَاءِ الْعِدَّةِ اعْتَدَّتْ مِنْهُ عِدَّةَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا فَهِيَ تَرِثُهُ فِي الْعِدَّةِ وَ لَا يَرِثُهَا إِنْ مَاتَتْ وَ هُوَ مُرْتَدٌّ عَنِ الْإِسْلَام‏»

خب این، این روایت. روایت دیگر، روایت عمار ساباطی هست، آن هم سندش تا ابن محبوب شبیه همان سندهاست فقط یک سند دیگری هم اینجا دارد، عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ هم اضافه دارد. سه تا طریق به ابن محبوب دارد، عِدَّةٌ مِنْ أَصْحَابِنَا عَنْ سَهْلِ بْنِ زِيَادٍ و عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ و مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ، این سه نفر یعنی سهل و ابراهیم بن هاشم و احمد بن محمد جَمِيعاً عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ هِشَامِ بْنِ سَالِمٍ عَنْ عَمَّارٍ السَّابَاطِيِّ قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ علیه السلام ‏ كُلُّ مُسْلِمٍ بَيْنَ مُسْلِمَيْنِ ارْتَدَّ عَنِ الْإِسْلَامِ وَ جَحَدَ محمدا صلی الله علیه و آله و سلم نُبُوَّتَهُ وَ كَذَّبَهُ وَ إِنَّ دَمَهُ‏ مُبَاحٌ‏ لکل مَنْ‏ سَمِعَ‏ ذَلِكَ مِنْهُ وَ امْرَأَتَهُ بَائِنَةٌ مِنْهُ يَوْمَ ارْتَدَّ وَ لا تقربه و يقسم مَالُهُ عَلَى وَرَثَتِهِ وَ تَعْتَدُّ امْرَأَتُهُ عِدَّةَ الْمُتَوَفَّى عَنْهَا زَوْجُهَا وَ عَلَى الْإِمَامِ أَنْ يَقْتُلَهُ إِنْ أتی بِهِ[[1]](#footnote-1) وَ لَا يَسْتَتِيبَه‏.

این ظاهرش این است که قبل از قبل اصلاً عدة متوفی عنها زوجها برگزار می‌کند. فکر می‌کنم این اشتباهی اینجا رخ داده، مطلبش همین بوده که عده‌اش، عدة مطلقه است، ولی اگر در این عدة مطلقه شوهر بمیرد، اگر شوهر ولو امام بیاورند، امام او را اعدام کند، این زن عدة متوفی عنها زوجها باید رعایت کند در عده. این مربوط به بعد از قتلش است. بعد از قتلش عدة متوفی عنها، یک مقداری اینجور خلل‌ها در روایت‌های عمار ساباطی خیلی زیاد اتفاق می‌افتد. فکر می‌کنم باید روایت را اینجوری معنا کرد. البته این کل مسلم بین مسلمین هست. این روایت، آن روایت قبلی آدرسش را، جلد ۲۹، صفحة ۳۲۰، ابواب المیراث، روایت دهم، ۴۴۵۴۵، باب ۶ از ابواب المیراث است. اما این روایت، روایت ۲ از باب ابواب حد المحاربه و المرتد، روایت دوم، جلد ۳۱، صفحة ۴۱، حدیث ۴۷۰۴۳ هست. این ولو کل مسلم بین مسلمین ظاهراً هم عبارت هست در مورد مرتد فطری است ولی نمی‌شود بگوییم آن روایت را اختصاص بدهیم به مرتد ملی، این را به مرتد فطری. مرتد فطری جزء افراد ظاهر مرتد هست و خروج مرتد فطری از تحت آن دلیل روایت ابی بکر حضرمی صحیح به نظر نمی‌رسد. به نظر می‌رسد که این روایت عمار ساباطی را باید توجیه کرد، اگر توجیه بردار نبود با توجه به معارضه‌اش با روایت ابی بکر حضرمی قابل اخذ نیست. ما روایت‌های موثقه را در صورتی که با روایت‌های امامی معارض نباشد معتبر می‌دانیم. ولی فکر می‌کنم این درش خللی رخ داده مثل متعارف‌های روایت‌های عمار ساباطی که درش خلل‌هایی رخ داده و آن نمی‌شود بهش اخذ کرد. خب این هم این روایت.

اما این در مورد ارتداد.

اما اسلام. در مورد اسلام یکی این روایت صحیحة عمران هست، محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عن. این باب ۲۸ از ابواب العدد، مربوط به این بحث هست و جلد ۲۷، صفحة ۲۹۳. دو تا روایت در این باب هست، هر دو روایتش به این بحث ما مرتبط است. ۴۰۷۰۴ و ۴۰۷۰۵، این دو تا روایت اینجا مستقیماً نقل کرده، یک سری ارجاعات دارد که بعضی‌هایش هم به بحث ما مرتبط هست.

روایت محمد بن یحیی عن احمد بن محمد عَنِ ابْنِ مَحْبُوبٍ عَنْ عَلِيِّ بْنِ رِئَابٍ عَنْ حُمْرَانَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ علیه السلام فِي‏ أُمِ‏ وَلَدٍ لِنَصْرَانِيٍ‏ أَسْلَمَتْ أَ يَتَزَوَّجُهَا الْمُسْلِمُ قَالَ نَعَمْ وَ عِدَّتُهَا مِنَ النَّصْرَانِيِّ إِذَا أَسْلَمَتْ عِدَّةُ الْحُرَّةِ الْمُطَلَّقَةِ ثَلَاثَةُ أَشْهُرٍ أَوْ ثَلَاثَةُ قُرُوءٍ فَإِذَا انْقَضَتْ عِدَّتُهَا فَلْيَتَزَوَّجْهَا إِنْ شَاءَتْ.

که البته با توجه به جاهای دیگری که در مورد طلاق دخول شرط است، این هم ظاهراً مفروض این هست که متعارفاً که دخول صورت می‌گیرد مراد این صورت هست که در فرض دخول سه ماه یا سه قرء با آن تفصیلی که در بحث مطلقه هست. این یک روایت.

روایت دیگر: «عَلِيُّ بْنُ إِبْرَاهِيمَ عَنْ أَبِيهِ عَنْ إِسْمَاعِيلَ بْنِ مَرَّارٍ عَنْ يُونُسَ قَالَ: عِدَّةُ الْعِلْجَةِ إِذَا أَسْلَمَتْ عِدَّةُ الْمُطَلَّقَةِ إِذَا أَرَادَتْ أَنْ تَتَزَوَّجَ غَيْرَهُ.»

این علجه به معنای کافره هست، کافر هست. علج معمولاً ایرانی‌ها و چیزهایی بودند، نمی‌دانم مطلق است. شاید اصلش مطلق کافره نباشد، ولی اینجا مراد از باب مثال هست برای مطلق کافره.

البته این روایت مقطوعة یونس هست و احتمالاً فتوای یونس هست که برگرفته از همان روایات قبلی ما نحن فیه هست که عدة طلاق را ثابت کرده. این هم این روایت. روایت‌های دیگری در مورد همین اصل عده‌دار بودن زنی که مسلمان می‌شود و شوهرش هنوز مسلمان نشده ما داریم. این‌که عده‌اش چی هست در این روایات ذکر نشده، ولی به نظر می‌رسد که اکتفا شده بر همان اطلاق مقامی که عدة متعارف در این موارد عدة طلاق هست. این هم به منزلة طلاق تلقی شده. این روایت‌هایش در باب ۳ از ابواب مناکحة الکفار وارد شده، شمارة باب که می‌گویم همه‌اش مربوط به این باب هست و یکی از اینها روایت هشتم باب، جلد ۲۵، صفحة ۶۶۴، ۳۸۲۲۰، روایت محمد بن مسلم هست که مرسلة ابن ابی عمیر است که ما اشکال نمی‌کنیم در مرسلة ابن ابی عمیر.

«إِنَّ أَهْلَ الْكِتَابِ وَ جَمِيعَ مَنْ لَهُ ذِمَّةٌ إِذَا أَسْلَمَ أَحَدُ الزَّوْجَيْنِ فَهُمَا عَلَى نِكَاحِهِمَا» می‌گوید تا، می‌گوید «فَأَمَّا الْمُشْرِكُونَ مِثْلُ مُشْرِكِي الْعَرَبِ وَ غَيْرِهِمْ فَهُمْ عَلَى نِكَاحِهِمْ إِلَى انْقِضَاءِ الْعِدَّةِ فَإِنْ أَسْلَمَتِ الْمَرْأَةُ ثُمَّ أَسْلَمَ الرَّجُلُ قَبْلَ انْقِضَاءِ عِدَّتِهَا فَهِيَ امْرَأَتُهُ وَ إِنْ لَمْ يُسْلِمْ إِلَّا بَعْدَ انْقِضَاءِ الْعِدَّةِ فَقَدْ بَانَتْ مِنْهُ وَ لَا سَبِيلَ لَهُ عَلَيْهَا» این یک روایت.

روایت دیگر، روایت صحیحة عبد الرحمن بن حجاج، «مُحَمَّدُ بْنُ يَحْيَى عَنْ أَحْمَدَ بْنِ مُحَمَّدٍ» دهم باب هست. «فِي نَصْرَانِيٍّ تَزَوَّجَ نَصْرَانِيَّةً فَأَسْلَمَتْ قَبْلَ أَنْ يَدْخُلَ بِهَا قَالَ قَدِ انْقَطَعَتْ عِصْمَتُهَا مِنْهُ وَ لَا مَهْرَ لَهَا وَ لَا عِدَّةَ عَلَيْهَا مِنْهُ.» که این شرط دخول هم شرط هست دیگر این صریحاً در موردش اثبات می‌کند که در جایی که دخول نشده باشد عده ثابت نمی‌شود. حالا البته مهریه ثابت می‌شود یا نمی‌شود آنهایش حالا معارضاتی دارد که من حالا در مقام بیان آن روایات این بحثش نیستم.

روایت دیگری هم هست. عن رجل مجوسىّ (أو مشرك من غير أهل الكتاب كا) كانت تحته امرأة (على دينه يب صا) فأسلم أو أسلمت قال ينتظر بذلك انقضاء عدّتها (وإن هو أسلم أو أسلمت) (قبل أن تنقضى‏ عدّتها كا) فهما على نكاحهما الأوّل وإن هو لم يسلم‏ حتّى تنقضى العدّة فقد بانت منه.

این روایت ابان هست که حالا، روایت منصور بن حازم هست که چند تا سند دارد، دیگر حالا بحث‌های سندی‌اش را نمی‌خواهم بحث کنم. که محمد بن خالد طیالسی در سندش هست، در یک سندش هم عبد الله بن محمد. محمد بن یحیی عن عبد الله بن محمد. عبد الله بن محمد بن عیسی برادر احمد بن محمد بن عیسی هست که به جهت روایت محمد بن احمد بن یحیی اشعری و عدم استثنائش و اکثار روایت بزرگانی مثل سعد بن عبد الله و صفار و اینها و حمیری و این طبقه ازش وثاقت عبد الله بن محمد بن عیسی ثابت می‌شود. روایت صحیحه به نظر می‌رسد. ابان هم ناووسی نیست. طریق دومش محمد بن علی بن محبوب عن معاویة بن حُکِیم عن محمد بن خالد الطیالسی. خالد طیالسی را حاج آقا در بحث در مورد زیارت عاشورا در مورد وثاقتش مفصل بحث کردند و اثبات وثاقتش را آنجا کردند. عن علی بن رئاب و ابان عن منصور بن حازم قال سألت أبا عبد اللّه عليه السلام عن رجل مجوسىّ، این سند روایت.

روایت سکونی: أنّ امرأة مجوسيّة أسلمت قبل زوجها قال عليّ عليه السلام أتسلم قال لا ففرّق بينهما ثمّ قال إن أسلمت قبل انقضاء عدّتها فهي امرأتك و إن أنقضت عدّتها قبل أن تسلم ثمّ أسلمت فأنت خاطب من الخطّاب.

که این هم روایتی هست که ازش استفاده می‌شود که عده دارد و احکام خاصه‌ای که در مورد عده در این روایت ثابت شده.

من در ابواب رضاع نگاه کردم یک بابی که مربوط به این بحث باشد، در ابواب رضاع ندیدم که ابواب رضاع در مورد این‌که باید، اگر زن به جهت رضاع محرم بشود بر شوهرش، باید عده نگه دارد. ولی به نظر می‌رسد که در مورد آن هم بشود مجموعاً از این روایت‌هایی که در فسخ و فسخ به عیوب و انفساخ به اسلام و انفساخ به ارتداد و امثال اینها حکم کرده بشود، به نظرم می‌شود مجموعاً الغای خصوصیت کرد و البته نسبت به زنا البته الغای خصوصیت نمی‌شود کرد به دلیل این‌که عده یک نوع احترامی برای آن دخول محترم هست در واقع. دخولی که حرمت دارد و زنا این دخولش احترام ندارد، بنابراین ولو به جهت عدم اختلاط میاه و اینها هم هست ولی یک نوع احترام برای آن شخصی که دخول انجام می‌دهد و مباشرت انجام می‌دهد نسبت به او یک نوع احترامی تلقی می‌شود و احتمال این هم که این به جهت احترام او باشد باعث می‌شود که ما نتوانیم از این روایات نسبت به حکم آن مسأله الغای خصوصیت کنیم. بنابراین به نظر می‌رسد که این مطلبی که مرحوم سید دارند. حالا من مراجعه نکردم ببینم اصلاً مورد بحث قرار گرفته، مورد بحث قرار نگرفته اختلافی هست یا نیست، ولی به نظر می‌رسد که مطلب، مطلب واضحی باشد و چندان نیازی به بحث نداشته باشد و همچنان که قبلاً گذشت این موارد عده به شرط دخول در موردش ثابت باشد. اما اگر دخول نشده باشد ما دلیلی بر عده نداریم، حالا بعضی از موارد اسلام و اینها هم که روایتش خواندم که تصریح می‌کند که اگر زن قبل از دخول اسلام بیاورد این به منزلة اصلاً ازدواجش کاملاً به هم می‌خورد و دیگر به منزلة طلاق هست و بینونت کامل بین زن و شوهر حاصل می‌شود.

خب این بحث تمام، می‌رویم ادامة بحث‌هایی که جلسة قبل شروع کردیم را در جلسة آینده صحبت خواهیم کرد.

و صلی الله علی سیدنا و نبینا محمد و آل محمد

پایان

1. «ان اتی به» در بعضی نقل‌ها ندارد [↑](#footnote-ref-1)